**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14030203**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آخوند در بحث جمع بین استعمال لفظ در اکثر از معنا یک تعبیری در تقریرات ایشان توش خیلی تأکید شده که مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا لزوم جمع بین لحاظین فی استعمالٍ واحد هست، این تعبیر خیلی جاها رویش تکرار شده که لازمه‌اش این هست که جمع بین لحاظین بشود. اینکه مراد از جمع بین لحاظین چی است مجموعا سه تا تعبیر از کلمات مرحوم آخوند در خود کفایه و تقریرات استفاده می‌شود. یک تعبیر این هست که چون استعمال فناء لفظ در معناست نمی‌شود لحاظ معنا فانیا در یک معنا با لحاظ معنا فانیا در معنای دیگر جمع شود، این تعبیر.

**شاگرد:** لباس لفظ

**استاد:** لباس لفظ بله معذرت می‌خواهم. اینکه لفظ فانی در معنای اوّل لحاظ بشود با اینکه لفظ فانی در معنای دوم لحاظ شود اینها قابل جمع نیست، این یک تعبیر. یک تعبیر دیگر که این تعبیر در کفایه هست، در کفایه تصریح به این تعبیر می‌کند بحث فنا را تعبیر ایشان این هست، ضرورة ان لحاظه هکذا، می‌گوید حقیقت استعمال به اصطلاح علامت بودن نیست بلکه جعل اللفظ وجها و عنوانا للمعنیٰ و این امکان ندارد که در دو معنا باشد، «ضرورة أن‏ لحاظه‏ هكذا في إرادة معنى ينافي لحاظه كذلك في إرادة الآخر» چرا؟ «حيث إن لحاظه كذلك لا يكاد يكون إلا بتبع لحاظ المعنى فانيا فيه فناء الوجه في ذي الوجه و العنوان في المعنون و معه كيف يمكن إرادة معنى آخر معه كذلك في استعمال واحد و مع استلزامه للحاظ آخر غير لحاظه كذلك في هذا الحال.»

تعبیری که در کفایه دارد بحث فناء هست، که لحاظ اللفظ فانیا فی معنیً قابل اجتماع با لحاظه فانیا فی معنیً آخر نیست. این را تعلیل می‌برد. در تعبیر تقریرات این تعبیر هست علاوه بر آن یک تعبیر دیگری هم هست آن این است که لفظ وجودی برای معناست، معانی وجودات عدیده دارند، وجود خارجی، وجود ذهنی، وجود کتبی، وجود لفظی، وجود اشاری، انحاء مختلف وجود یک معنا می‌تواند داشته باشد، اینکه لفظ هم وجود یک معنا باشد هم وجود معنای دیگر نمی‌شود، لحاظ اللفظ وجودا لمعنیً لا یجتمع مع لحاظه وجودا لمعنیً آخر، این تعبیر تکیه‌اش روی بحث وجود بودن لفظ برای معناست، این هم دو تعبیر.

یک تعبیری ما می‌خواستیم رویش تکیه بکنیم خیلی در مجموع کلمات مرحوم آخوند روی این تأکید نشده ولی ممکن است اصلا بگوییم اینکه دو تا معنا لحاظ بشود، یعنی در استعمال واحد دو تا معنا تصور بشود، لحاظ، لحاظ المعنیٰ. در تقریرات بعضی تعبیرات دارد با این سازگار هست که دیگر به وضع صناع و اینها ارتباط نداشته باشد. همین که در حین الاستعمال هم بخواهد معنای اوّل تفصیلا ملاحظه شود، هم معنای دوم تفصیلا ملاحظه شود این امکان‌پذیر نیست، این تعبیر ما. البته عرض کردم این معلوم نیست کلام مرحوم آخوند این باشد، در لابلای کلمات یک همچین چیزی وارد شده ولی چندان روشن نیست که مراد ایشان این باشد، حالا ما هر سه جهتش را هر سه وجه‌اش را توضیحی بدهیم. اگر لفظ را فانی در معنا تلقی کنیم اوّلا یک بحث این هست که آیا این مطلب درست است؟ لفظ فانی در معناست؟ یعنی چی؟ همان بحثی که شهید صدر اینجا مفصل بحث در مورد فنا می‌کنند لفظ فانی در معنا نیست را یا اگر هم باشد به معنایی نیست که منافات داشته باشد با استعمال لفظ در اکثر از معنا و آن هم می‌خواهد بگوید ایشان طبع، یعنی مقوِّم استعمال نیست، لازمۀ غالبی استعمال یک نحو فناء هست، حالا مفصل ایشان اینجا دارد دیگر وارد کلام مرحوم شهید صدر نمی‌شویم. یک بحث این است که اصلا واقعا حقیقت لفظ فناء هست یا فناء نیست، اینجا من فکر می‌کنم روی این تقریب نقض مرحوم حاج شیخ وارد می‌شود، مرحوم حاج شیخ نقض کرده بودند که شما می‌گویید لفظ فانی در معناست، فناء الوجه فی ذی الوجه و فناء العنوان فی المعنون، عام استغراقی هم، عام استغراقی وجه برای مصادیقش است، در وضع عام موضوع له خاص هم ما از طریق تصور عام می‌خواهیم برای مصادیق وضع صورت بدهیم، خود مرحوم آخوند آنجا تصریح می‌کنند العام وجه للافراد، بنابراین این فناء وجه، شما می‌گویید یک عنوان واحد نمی‌تواند در معنونات عدیده کأنّ فانی بشود، وجه واحد نمی‌تواند ذی الوجه‌اش متعدد باشد، در عام استغراقی عنوان یکی است معنون‌هایش عدیده است، وضع عام موضوع له خاص عام را تصور می‌کنیم، وضع برای عام که نمی‌کنیم برای آن افرادش می‌کنیم. بنابراین این نقض به نظر می‌رسد وارد باشد. آقای شهیدی اینجا می‌خواهند بگویند که این نقض وارد نیست یک تعبیری دارند، این تعبیر خلاف صریح فرمایش مرحوم آخوند است. نمی‌دانم چرا اینجوری تعبیر کردند؟ ایشان اوّل توضیح می‌دهند نظر محقق حائری، ان نظر المحقق الحائری آن دو تا نقضی که مطرح کرده بودن، الا ان عنوان کل عالم یلحظ فانیا فی مصادیقه مع کثرتها و کذا العنوان العام کعنوان مصداق نسبة الابتدائیة یلحظ فی الوضع موضوع له الخاص فانیا فی مصادیقه فیستنتج من ذلک انه یمکن لحاظ عنوان واحد فانیا فی مصادیق متعددة کثیرة فلیکن استعمال اللفظ فی اکثر من معنا مثله حیث یلحظ اللفظ فانیا معان متعددة.

این توضیح کلام محقق حائری، ایشان می‌گوید نعم یرد علی المحقق الحائری قدس سره ان اللحاظ المعنی الواحد المنتزع عن الافراد بنحو یکون فانیا فی تلک الافراد فناء العنوان فی معنونه غیر کون اللفظ الملحوظ بلحاظ واحد یریٰ تصورا کونه هذا المعنیٰ باستقلاله و ذاک المعنی الآخر باستقلاله. مرحوم آخوند تصریح می‌کند که مشکل این هست که فناء لفظ در این معنا با فناء لفظ در آن معنا منافات دارد. فناء اللفظ در هذا المعنیٰ و فناء در آن معنا با همدیگر منافات دارد، خب این تعبیر عین همین تعبیر مرحوم آخوند است دیگر، تفاوتش فقط این هست که یک موقعی فانی لفظ است، یک موقعی فانی تصورات است، یعنی صورت ذهنی است، وجود ذهنی شیء است. عنوان بعد ایشان هم لفظ را از این جهت که کأنّ معناست، فناء الوجه فی ذی الوجه، فناء العنوان فی المعنون، لفظ هم بما هو لفظ نمی‌بیند، اشکالش این است که لفظ یک وجوه معناست، یعنی عین در واقع همین هست، من نفهمیدم ایشان چطور اینجوری بیان کرده، این یک مطلب.

من به هر حال تصور می‌کنم که این نقض مرحوم حاج شیخ به مرحوم آخوند وارد باشد. البته اصل قضیه این است که این مبنا مبنای ناتمامی است که آقای شهیدی هم اشاره می‌کنند مبنا مبنای تمامی نیست، آقای داماد هم دارند، اصلا اینکه لفظ فانی در معنا هست این یعنی چی؟ این به چه معنا هست که؟ یعنی چیز اصلی‌تر یعنی منهای بحث آن نقض‌هایی که مرحوم آقای حاج شیخ مطرح می‌کنند. بحث اصلی این هست که اصلا اینکه لفظ فانی در معنا هست و اینها چه مشکلی دارد؟ مشکل این هست که ذهن انسان در آن واحد، یعنی بخواهیم یک تصور معقولی درست کنیم باید به وجه سوم برگردانیم، نفس فناء لحاظ اللفظ فانیا در این معنا و لحاظ اللفظ فانیا در آن معنا مشکل اصلی‌اش اگر مشکلی داشته باشد این است که باید دو تا معنا در آن واحد به صورت تفصیلی ملاحظه بشود، ما می‌گفتیم استعمال اصلا همچین ملازمه‌ای ندارد که حتما باید دو تا معنا حین الاستعمال ملاحظه بشود. و همین‌طور آن تعبیر دیگر مرحوم آخوند که می‌فرمایند لفظ وجود معناست، و نمی‌شود لفظ هم وجود معنای اوّل باشد هم وجود معنای دوم باشد، این شبیه همین در بحث رابطۀ عناوین با مصادیقش می‌آید دیگر، عنوان وجود مصادیق است، تعبیر مرحوم آخوند تصریح می‌کند در تقریرات که یک شیء وجودات عدیده دارد، وجود خارجی دارد، وجود ذهنی دارد، وجود کتبی دارد. یعنی اگر آن شیء در عالم خارج نمی‌تواند یک شیء چند وجود بگیرد، و از این جهت شما می‌گویید بنابراین چون لفظ ما که وجود واحد هست وجود یک شیء باید باشد تصور ذهنی هم باید وجود یک شیء باشد، عام و مصادیق، عام وجود مصادیقش هست حالا چه در باب عام استغراقی چه در باب وضع عام موضوع له خاص، من تصور می‌کنم اشکال مرحوم حاج شیخ وارد است، نقضش هم وارد هست، ولی اصل اینکه نمی‌دانم عام وجود معناست چی چی است من خیلی سر در نمی‌آورم. و همچنین اینکه این شیء وجود آن است، اینها را حتی وجود ذهنی هم درست نمی‌فهمم. یک معنا در بحث وجود ذهنی درست است که ربطی به این بحث‌ها ندارد آن این است که در افق ذهن علم و معلوم یکی است، یعنی من وقتی زید را می‌بینم معلوم بالذات من که در ذهن من وجود دارد چیزی ورای علم من نیست، علم من از یک جهت علم است از یک جهت معلوم است، معلوم من اینجور نیست که یک چیزی ورای علم من باشد در افق ذهن، این درست است، ولی ربطی به این بحث‌ها ندارد، آن معلوم خارجی غیر از علم است، اینکه علم وجود آن معلوم خارجی باشد، این تعبیری که حالا فلاسفه می‌کنند یعنی چی خیلی که یک شیء می‌تواند هم در خارج موجود باشد هم می‌تواند در ذهن موجود باشد، این یعنی چی حالا دیگر من خیلی برایم قابل هضم نیست، بحث اصلا تصور مبحث وجود ذهنی در فلسفه مطرح هست خود موضوعش غیر این درست نمی‌توانم تصور کنم. حالا مال بحث‌هایش در فلسفه، ولی اینکه به هر حال وقتی در افق ذهن ما هم تصور کردیم مُتصوَّر ما ممکن است متعدد باشد در افق ذهن، عام استغراقی از یک طرف تصور است که وحدت دارد، متصوَّر ما متعدد است در عالم ذهن یعنی ما با تصور واحد متصورهای عدیده را می‌بینیم. اینکه حتما اگر تصور واحد باشد متصور باید واحد باشد درست نیست، و متصور عدیده است و این بیانی که در کلام مرحوم آخوند کأنّ هست که این فنایی که اینجا هست فنای عنوان فی المعنون در عالم ذهن منافات با این ندارد که فانی یکی باشد مفنی متعدد باشد، این فانی ما ممکن است یک عنوان باشد عام استغراقی عرض کردم آن نقض مرحوم آقای حاج شیخ به نظر وارد می‌آید. عرض کردم آن چیزی که اینها خیلی بحث فناء لفظ در معنا، بحث اینکه لفظ وجود لفظی معناست، نحو وجود للمعنیٰ هست، اینها خیلی قابل هضم نیست اصلا تصور این موضوع چه شکلی هست، آن که می‌شود یک تقریب مقداری فنی‌تر بیان کرد و مطلبش درست هم هست آن این است که نمی‌شود انسان در آن واحد هم این معنا را تصور کند هم آن معنا را تصور کند، ولی استعمال لفظ در اکثر از معنا یک همچین ملازمه‌ای ندارد، ما عرض کردیم در حین استعمال نه تنها لفظ ملحوظ تفصیلی نیست و مغفول عنه هست، معنا هم همینجور است، هر دوی اینها به نحو ارتکازی وجود دارند ولی به نحو تفصیلی قبل از به کار بردن لفظ وجود دارند. ما عرض کردیم که ببینید ما معمولا لفظ را تصور می‌کنیم معنایش را هم تصور می‌کنیم، موقعی که لفظ را می‌خواهیم به کار ببریم داریم به ادامۀ الفاظ فکر می‌کنیم. وقتی من الآن دارم می‌گویم جاء زیدٌ، ضرب زیدٌ، این ضرب زیدٌ را که دارم به کار می‌برم لفظ ضرب زیدٌ را به آن عمروًا دارم فکر می‌کنم که بعداً دارد می‌آید. یعنی همیشه لفظ ما یک قدم عقب‌تر از تصور انسان نسبت به لفظ و معناست، تصور تفصیلی. تصور تفصیلی انسان نسبت به لفظ و معنا اوّل صورت می‌گیرد بعد به نحو ارتکازی در صقعی از اصقاع ذهن انسان باقی می‌ماند و آن چیزی که شرط هست در حین استعمال تصور تفصیلی نیست. عرض کردم بعضی‌ها نقض کردند به کلام مرحوم آخوند به اجتماع لحاظین به اینکه در جملاتی که حمل صورت می‌گیرد، موضوع و محمول انسان هم موضوع را تصور می‌کند هم محمول را تصور می‌کند. نه موقعی که انسان حمل می‌خواهد صورت بدهد موضوع و محمول تصور تفصیلی و ملتفتٌ الیه تفصیلی نیست، به نحو ارتکازی، به نحو حضور در صقعی از اصقاع ذهن هست. کما اینکه در تمام جملاتی که اجزای مختلف دارند، حالا جملۀ حملیه یک مبتدا یک خبر دارد، جمله‌های فعلیه در آن واحد فعل دارد، فاعل دارد، مفعول دارد، مفعول له دارد، مفعول مطلق دارد، همۀ اینها با همدیگر در هنگام حمل حضور دارند، شاخه‌های مختلف دارد. تمام این شاخه‌ها در هنگام حمل وجود دارند ولی به نحو ارتکازی و التفات تفصیلی به آنها نیست، ولی التفات اجمالی هست و حضور در افق نفس دارند. و همین مقدار کافی است. در استعمال لفظ در اکثر از معنا اوّلا در استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم نیست تفصیلا اینها ملاحظه بشود، حین الاستعمال، قبل از استعمال اینها ملاحظه می‌شود. در استعمالات عادی نه لفظ موقعی که تلفظ می‌کنیم تصور اللفظ وجود دارد، به نحو ملتفتٌ الیه تفصیلی و نه تصور معنا به نحو ملتفتٌ الیه تفصیلی حضور دارد. حضورش حضور ارتکازی است، و حضور ارتکازی معنای اوّل با حضور ارتکازی معنای دوم منافات ندارد، همۀ اینها می‌توانند با همدیگر حضور داشته باشند. آن که محذور دارد حضور به نحو ملتفتٌ الیه تفصیلی است که آن لازم نمی‌آید. این چکیدۀ عرض ما در استعمال لفظ در اکثر از معنا. مثال خارجی‌اش هم که عرض کردیم وجود دارد، این مثال‌ها من یک توضیحی در مورد این مثال‌ها بدهم اینکه سنخۀ مثال‌ها چه شکلی است، ما چند تا مثال داریم، یک مثال آن داستان اگر خر نمی‌بود قاضی نمی‌شد، آن اگر خر نمی‌بود قاضی نمی‌شد دو تا کلمه استعمال لفظ در اکثر از معنا شده، یکی کان‌اش نبودش.

**شاگرد:** تقریبا دو تا جمله

**استاد:** نه اگر خر نمی‌بود قاضی نمی‌شد این جمله، خر که محمول است، نمی‌بودش که فعلش است، قاضی نمی‌شد که معنایش روشن است، آن استعمال لفظ در اکثر از معنا نمی‌شده، کلمۀ اگر خر نمی‌بود، اگر خر نمی‌بود کلمۀ خر هم به معنای احمق به کار رفته هم به معنای خر حیوان، نمی‌بود هم به معنای کان ناقصۀ به کار رفته هم به معنای کان تامه.

**شاگرد:** دو تا جمله نمی‌شود؟

**استاد:** نه یک جمله است

**شاگرد:** نه خر نمی‌بود دو تا معنا دارد.

**استاد:** همان دیگر. دو تا واژه در این وجود دارد، یکی کلمۀ خر، یکی نمی‌بود. دو تا استعمال لفظ در اکثر از معنا داریم، یکی‌اش کلمۀ خر هم در معنای حقیقی به کار رفته هم در معنای مجازی. یک جور از انحاء استعمال لفظ در اکثر از معناست. نمی‌بود هم در کان تامه به کار رفته هم در کان ناقصه، هر دویش حقیقی است. اینش هر دویش حقیقی است آن یکی‌اش حقیقی است یکی‌اش مجازی است، این یک مثال.

یک مثال دیگر می‌زدیم در مورد ماده تاریخ‌ها، ماده تاریخ‌ها لفظ هم در معنایش به کار رفته هم در خود لفظ، ببینید ما مثلا می‌گوییم ضَرَبَ فعل ماضٍ، این ضَرَبَ استعمال شده در لفظ ضَرَبَ، البته جنس ضَرَبَ دیگر نه خصوص این لفظی که الآن من به کار بردم. این یک لحظه استعمال است حالا حقیقی است مجازی است هر چی می‌خواهید بگویید. استعمال اللفظ فی صنفه. اینجا هم ما لفظ مثلا می‌گوییم که از مبارک رمضان هشت کم هنگام سحور که یک ماده تاریخ است، این کلمۀ مبارک رمضان را گاهی اوقات مراد آن مبارک رمضان خارجی است، هشت کم هم یعنی هشت روز ازش کم بشود، این استعمالات عادی است. یکی هم مبارک رمضان در کلمۀ مبارک رمضان، مبارک رمضان دال بر مبارک رمضان هست، از آن حیث که حروف ابجد چقدر می‌شود، چون ما لفظ را در کلمه‌ای که استعمال می‌کنیم گاهی اوقات از یک حیث خاص، ما ضَرَبَ فعل ماض می‌خواهیم بگوییم این ضَرَبَ حیثیت خاصی در مورد ضَرَبَ را ملاحظه نکردیم، ولی ما می‌گوییم که مبارک رمضان با ۱۳۵۴ موافق است، یعنی مبارک رمضان را اگر معادلش به حروف ابجد محاسبه کنید می‌شود ۱۳۵۴، یعنی لفظ را در لفظ به کار بردیم از آن جهت که معادل با حروف ابجد با یک عددی هست، این هم یک جور.

**شاگرد:** لفظ در عدد استعمال نشده؟

**استاد:** لفظ در خود لفظ از آن جهت که حاکی از یک عدد خاص است.

**شاگرد:** مبارک حرف میم و باء که مد نظرش نیست

**استاد:** نه، این لفظ از آن جهتی که دال بر یک عددی هستند. چون مبارک می‌تواند ما می‌گوییم که میم چه لفظ، میم چه لفظ یعنی معادل میم در حساب ابجد چه لفظ، یعنی لفظ که می‌گوییم در لفظ یعنی این. لفظ در لفظ استعما شده من حیث انه معادل ؟؟؟ خاص این هم یک جور استعمال است. این هم استعمال لفظ هست در لفظ ولی نه از آن جهت که لفظ است، از آن جهتی که کاشف از یک عدد خاص است که این هم یک اصطلاح است، یک نوع وضع خاصی است برای اعداد در نظام ابجد این یک وضع جدیدی پیدا کرده، این غیر از آن وضع است، یعنی لفظ گاهی اوقات لفظ دال بر آن صنفش باشد آن نیاز به وضع ندارد، ولی وضع حروف برای عدد خاص خودش یک وضع می‌خواهد، وضعی که در علم ابجد و امثال اینها. بنابراین به نظر می‌رسد که اینجا استعمال شده کلمۀ مثلا مبارک رمضان هم در واقعیت خارجی که یک وضع هست حقیقتا هست، و مبارک رمضان وضع شده در کلمۀ مبارک رمضان من حیث انه دال علی عدد خاص، که این هم یک وضع دیگر دارد که هر دویش می‌شود حقیقی. ضرب فعل ماض آنجا مطرح کرده اصلا نیاز به وضع ندارد، چون هر شیءای نسبت به کاشفیت شیء نسبت به صنف و نوع و امثال اینها کاشف طبعی است، کاشف وضعی نیست، آن را در بحث کفایه و اینها مطرح شده که آن اصلا نه حقیقت است نه مجاز است، چون حقیقت و مجاز جایی هست که استعمال به معونۀ وضع باشد ولی اینجا استعمال به معونۀ وضع نیست، بنابراین این هم یک نوع استعمال هست، البته فرض کنید حروف ابجد بعضی‌هایش براساس وضع است این ماده تاریخ‌ها، بعضی‌هایش براساس وضع نیست، براساس یک نحو تجوز است، مثلا یک زمانی ماده تاریخی گفته شده برای سقوط تزار روس از تختش، تزار روس از تختش که ساقط شده می‌گوید صدایی بر آمد ز پُتر گراد، پُتر گراد همین لنین گراد یا سن پترزبورگ هست که خیلی اسم‌های مختلفی پیدا کرده، استالین گراد شده، لنین گراد شده، پرتز بورگ شده، الآن به نظرم اسمش سن پترز بورگ است، اسم اوّلیه‌اش هم همین سن پترز بورگ بوده که دوباره برگردد، ولی در آن دوره‌ای که تزار بوده اسمش پتر گراد بوده که مرکز حکومت تزارها بوده بعد مسکو، مسکو در زمان کمونیست‌ها و اینها هست که مسکو مرکز شده. صدایی بر آمد ز پتر گراد که شَه اشک ریزان ز تخت اوفتاد. کلمۀ اشک ریزان نقطه‌های شهر را اشک شهر تصور کرده، اشک ریزان یعنی کلمۀ شین نقطه‌هایش را بیندازید می‌شود سین، تخت به حروف ابجد می‌شود ۱۴۰۰، نقطه‌های «شه» را هم بیندازید که می شود «سَه»، «سَه» به حروف ابجد می‌شود ۶۵، «س» ۶۰ است، «ه» ۵ است، ۶۵. ۶۵ تا از ۱۴۰۰ کم کنید می‌شود ۱۳۳۵، تاریخ سقوط تزار از تخت سلطنت است. این ببینید نحوۀ کاری که در این هست هم واقعیت خارجی را می‌خواهد بگوید که سقوط کرد، خیلی هم سقوط تزارها سقوط دلخراشی بود، هم یک نوع ماده تاریخ توجه دارد، ماده تاریخی که فقط به آن وضع کار ندارد یک نحو تجوزی هم هست، اینکه ما نقطه را اشک در نظر بگیریم، یک نوع مجاز گویی است دیگر، یعنی آن ماده وضع حروف برای اعداد اشاره به عدد خاص آن کافی نیست برای اینکه ما از کلمۀ شین آن سه نقطه‌اش را اشک «شَه» در نظر بگیریم، این خودش یک نوع تجوز است دیگر، یک نوع بازی با الفاظ است،‌این هم یک مدل بازی با الفاظ است. مرحوم آخوند که استعمال لفظ در اکثر از معنا را محال می‌داند با یک مشکله‌ای مواجه شده آن مشکله بحث این است که قرآن ظاهر دارد و باطن دارد، بلکه در بعضی روایات هست قرآن هفت بطن دارد یا هفتاد بطن دارد. عبارت مرحوم آخوند را ملاحظه بفرمایید، مرحوم آخوند یک عبارتی دارد این اصلا یعنی چی؟ من فردا می‌خواهم یک قدری فکر بکنیم ببینیم معنای، آخرش می‌گویم وهم و دفع. مرحوم آخوند وارد این بحث می‌شود که اگر ما استعمال لفظ در اکثر از معنا را جائز بدانیم فرق مفرد و جمع و مثنی نیست، فرق بین اثبات و نفی نیست، که آن بحث‌هایش بحث‌های مهمی نیست آنها را رد می‌شویم. یک وهم و دفع در آخر کلام دارد.

«لعلك‏ تتوهم‏ أن الأخبار الدالة على أن للقرآن بطونا سبعة أو سبعين تدل على وقوع استعمال اللفظ في أكثر من معنى واحد فضلا عن جوازه و لكنك غفلت عن أنه لا دلالة لها أصلا على أن إرادتها كان من باب إرادة المعنى من اللفظ فلعله كان بإرادتها في أنفسها حال الاستعمال في المعنى»

می‌گوید بطن ممکن است ارادۀ آن بطون شده «في أنفسها حال الاستعمال في المعنى»، خب این مرحوم آخوند چی می‌خواهد بگوید؟ اینکه من موقع استعمال یک چیزی اراده کنم می‌شود بطن آن کلام؟ اصلا این بطن قرآن یعنی چیزی هست مربوط به قرآن، فرض کنید من متکلم موقعی که دارم شعر شاعر را می‌خوانم یک چیزی را هم در ذهنم اراده کنم، آن چیزی که در ذهنم اراده کردم معنای مرتبط می‌شود با این شعر؟ باید یک نحو ارتباطی بین آن وجود داشته باشد، مرحوم آخوند اصلا چی می‌خواهد بگوید؟ این اشکال کردند آقای داماد و اینها اشکال کردند، اشکال به حسب ظاهر هم وارد می‌آید، این یعنی چی ایشان «لعله كان بإرادتها في أنفسها حال الاستعمال في المعنى لا من اللفظ كما إذا استعمل فيها» معنای دوم حالا آن عیب ندارد.

«أو كان المراد من البطون لوازم معناه المستعمل فيه اللفظ و إن كان أفهامنا قاصرة عن إدراكها.»

می‌گوید لفظ را یک معنایی به کار برده آن معنا یک لوازمی دارد آن لوازم بر ما پنهان هست که لازمۀ این لفظ آن معناست. این عیب ندارد این به هر حال چون به وسیلۀ استعمال لفظ در معنا آن لازمه افهام شده ولو در طول استعمال، این را می‌شود به چیز نسبت داد و امثال اینها. ولی آن چی می‌خواهد بگوید «لعله كان بإرادتها في أنفسها حال الاستعمال في المعنى لا من اللفظ» این را دقت کنید اینجا در تقریرات مرحوم آخوند معانی مختلفی برای این بطن و بطون مطرح کرده، آن تقریرات را ببینید و اینکه ببینیم اصلا مراد مرحوم آخوند از این عبارت چی است، بحث دیگر تمام است، بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا نکتۀ خاصی ندارد ما فقط همین یک تکۀ کوچکی را، فردا دیگر بحث اوامر را شروع می‌کنیم، از اوّل اوامر، دیگر عرض کردم ما بحث صحیح و اعم و بحث‌های آنها را، مشتق، صحیح و اعم، حقیقت شرعیه، آنها را بحث نمی‌کنیم از اوامر بحث را شروع می‌کنیم، اوامر اوّلش هم مادۀ امر است، مرحوم آخوند با مادۀ امر شروع می‌کند از آنجا بحث را شروع می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد